فصل اول: آشنايي با نهج‏البلاغه‏

آوازه كتاب‏

الف) ساماندهي نخستين‏

ب) سيد رضي گردآور نهج‏البلاغه‏

ج) اسناد نهج‏البلاغه‏

د) گستردگي موضوع‏هاي نهج‏البلاغه‏

ه) معرفي برخي از آثار پيرامون نهج‏البلاغه‏

آوازه كتاب‏

انسانى كه به‏شگفتى يك كتاب يا يك مجموعه پى‏مى‏برد، گاه با تأمل مستقيم از اين شگفتى آگاه مى‏شود و گاه نيز در آينه گفتار بزرگان مطلبى را مى‏خواند و آنگاه زمينه تأمل برايش فراهم مى‏شود و سپس به‏شگفت مى‏آيد.

بسيارى از علماى شيعه و اهل‏سنت و دانشمندان مسيحى كتاب نهج‏البلاغه را ستوده‏اند؛ آن‏گونه كه در آينه گفتار آنها مى‏توان مطالبى را براى تعمق برگزيد و براى مراجعه به اين «برادر قرآن» راغب شد. دراين‏باره هفت ديدگاه را برگزيده‏ايم:

1. محمد عبده، از دانشمندان اهل‏سنت مصر، رئيس دانشگاه «الأزهر» و شاگرد سيدجمال‏الدين اسدآبادى است كه شرحى نيز بر نهج‏البلاغه نگاشته است. او مى‏گويد:

برحسب تقدير و به‏طور تصادف با كتاب نهج‏البلاغه آشنا شدم. اين برخورد و تصادف هنگامى صورت گرفت كه دچار دگرگونى و تشويش‏خاطر و افسردگى شده و از كارهايم بازمانده بودم ... در طى مطالعه آن مى‏پنداشتم جنگ‏هايى اتفاق افتاده و تاراج‏هايى رخ داده است و اين فكر برايم پديد آمد كه بلاغت را دولت و نيرويى، و فصاحت را صولت [نفوذ] و سطوتى [قهر و غلبه‏] است و اوهامِ مشوب [آلوده‏] و ترديد آنها [/ مخالفان با حقانيت امام و يا مخالفان استناد نهج‏البلاغه به امام‏] جز فسق و پليدى نيست ... گاهى خود را در عالَمى بسيار بزرگ از معانى بلند و موضوعات عالى مى‏ديدم كه با زينت‏هاى عبارات آرايش‏يافته ... و به‏طرف دل‏هاى روشن روى آورده است ... در جاى ديگر

مشاهده مى‏كردم كه «عقلى نورانى» كه شباهت به مخلوق جسمانى نداشت، از اين موكب [لشكر] الهى جداشده و خود را به‏جان انسان مى‏چسباند [و] سپس او را از پرده‏هاى طبيعت جداساخته و به‏سوى ملكوت اعلى بالا مى‏برد و به جايگاهى پرنور راهنمايى مى‏كند.[[1]](NULL) 2. ابن ابى‏الحديد، عالم معتزلى و شارح نهج‏البلاغه مى‏نويسد:

او [/ على (ع)] امام فصيحان و سرور بليغان است و در سخن او گفته شده است: «پايين‏تر از كلام خالق و بالاتر از كلام مخلوقان. مردمان، خطابه و نوشتن را از او آموختند.»[[2]](NULL) او در شرح خطبه 216 (221 براساس نسخه صبحى صالح) كه امام على (ع) فرسودگى كالبد مردگان را در ذيل آيه‏ «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»،[[3]](NULL) توصيف مى‏كند، مى‏نويسد:

سوگند به‏كسى كه همه امت‏ها به‏او سوگند ياد مى‏كنند، اين خطبه را از پنجاه سال پيش تاكنون بيشتر از هزاربار خوانده‏ام. اين خطبه را هرگز نخواندم، مگر اينكه در من خوف و اندرزى برانگيخت و در دل من اضطراب شديد و در اعضايم ارتعاش [رعشه و لرزش‏] ايجاد كرد، و تأمل نكردم، مگر اينكه مردگان خويشاوند و دوستانم را ياد كردم و در پيش خود تصور كردم كه آن شخص مورد توصيف على (ع) [/ مردةةة در قبر متلاشى‏شده‏] من هستم! واعظان، خطيبان و فصيحان چقدر دراين‏باب سخن گفته‏اند و [من‏] چه بسيار خوانده و بر آنها واقف شده‏ام، اما مانند تأثير اين كلام، هيچ اندرزى را همانند نيافتم.[[4]](NULL) 3. حضرت امام‏خمينى (قدس سره)، مى‏نويسد:

هان! فيلسوفان و حكمت‏اندوزان بيايند و در جملات خطبه اول اين كتاب الهى به‏تحقيق بنشينند و افكار بلندپايه خود را به‏كار گيرند و با كمك اصحاب معرفت‏

 و ارباب عرفان، اين‏يك جمله كوتاه را به‏تفسير بپردازند و بخواهند به‏حق، وجدان خود را براى درك واقعى آن ارضا كنند؛ به‏شرط آنكه بياناتى كه در اين ميدان تاخت‏وتاز شده است، آنها را فريب ندهد و وجدان خود را براى فهم درست، بازى ندهند و نگويند و بگذرند تا ميدان ديد فرزند وحى را دريافته و به قصور خود و ديگران اعتراف كنند و اين است آن جمله: «

مَعَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا بمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا بمُزَايَلَةٍ

» [/ خدا با هر پديده‏اى است، نه به‏معناى قرين بودن، و خدا غير از هر پديده‏اى است، نه به‏معناى نبودنش در آنجا].[[5]](NULL) 4. آقا بزرگ تهرانى در الذريعة در ذيل عنوان ترجمه نهج‏البلاغه مى‏نويسد:

بعد از انقطاع وحى الهى، كتابى از نظر اعتماد مانند نهج‏البلاغه تدوين نشده است ... نهج‏البلاغه از لحاظ اشتهار و مقام والا و ارزش و جايگاه بلندى كه دارد، همچون آفتاب نيم‏روز است. چقدر زشت كه خردمند بينا سؤال كند كه آفتاب تابان چيست، با اينكه مى‏بيند كه سرتاسر دنيا را فرا گرفته است.[[6]](NULL) 5. دكتر سيد جعفر شهيدى، مورخ و اديب شهير چنين مى‏نگارد:

با اطمينان خاطر مى‏توان گفت پس از قرآن‏كريم، گويندگان و نويسندگان ايرانى از هيچ گفته‏اى به‏اندازه گفتار على (ع) بهره نبرده‏اند و هيچ زيور ارزنده‏اى را چون سخنان او نيافته‏اند تا آرايش گفته‏ها و نوشته‏هاى خود سازند. بى‏هيچ تعصب بايد اعتراف كرد كه نامه‏ها و گفتارهاى اميرالمؤمنين على (ع) پس از قرآن‏كريم، عالى‏ترين نمونه نثر مصنوع عربى است.[[7]](NULL) 6. مستر كرنيكوى انگليسى، استاد ادبيات دانشكده عليگره هندوستان در حضور استادان و ادباى بزرگ مى‏گويد:

 قرآن را برادر كوچكى است كه نهج‏البلاغه نام دارد. آيا براى كسى امكان دارد كه مانند اين برادر كوچك بياورد تا مجال بحث از برادر بزرگ [/ قرآن‏] و امكانِ آوردنِ نظيرِ آن باشد؟[[8]](NULL) 7. استاد شهيد آيت‏الله مرتضى مطهرى نوشته است:

نهج‏البلاغه پس از نزديك چهارده قرن براى شنونده امروز، همان لطف و حلاوت و گيرندگى و جذابيت را دارد كه براى مردم آن‏روز داشته است. ياران على (ع) خصوصاً آنان كه از سخنورى بهره‏اى داشتند، شيفته سخنانش بودند ... معاويه دشمن معروف امام على (ع) [به محقن بن ابى‏محقن‏] گفت: ... قريش پيش از على از فصاحت آگاهى نداشت. على به قريش درس فصاحت آموخت ....[[9]](NULL) در باب ستايش على (ع) و سخنان پايدار آن پيشواى بزرگ، بسيار گفته‏اند و نوشته‏اند كه در اين مقال مجال پرداختن به آنها نيست.[[10]](NULL)

الف) ساماندهي نخستين سخنان امام علي (ع)

پيش از اقدام بزرگ سيد رضى در گردآورى نهج‏البلاغه، كسانى ديگر نيز به گردآورى سخنان حضرت پرداخته بودند. درباره چگونگى ضبط و ثبت سخنان امام از همان آغاز، آمده است:

از اميرالمؤمنين (ع) خطبه‏ها و سخن‏هاى فراوانى در كتب تاريخ و اخبار و آثار روايت شده است. على (ع) بعضى از اين خطبه‏ها را در منابر مدينه، بصره و كوفه ايراد نموده است و يا پاره‏اى ديگر را در ميدان جنگ و هنگام پيكار با دشمنان براى لشكريان خويش خوانده ... تعدادى از اين مجموعه‏ها تا زمان شيخ طوسى و معاصرش ابوالعباس نجاشى در بغداد محفوظ و در دسترس مردم بوده است، اما متأسفانه اين آثار هنگام ورود طغرل‏بيك سلجوقى به‏بغداد- به‏علت تعصب و جهالت‏وى- به‏آتش كشيده شد و تعدادى از كتابخانه‏هاى شيعه از بين رفته است.[[11]](NULL) البته آتش‏سوزى در كتابخانه‏ها، به‏معناى نابودى همه‏منابع معتبر نيست. بى‏ترديد روايات فراوان و سخنان پيامبر اكرم (ص) و پيشوايان (عليهم السلام) منحصر در كتاب‏هايى چند نيست كه با سوختن يك كتابخانه نابود شود. گاه شخصيتى با رنج بسيار از منابع متعدد و پراكنده، سخنانى را گردآورده، ولى صدها منبع معتبر ديگر، همان سخنان را در خود جاى داده است.

مسعودى كه تقريباً صد سال پيش از سيدرضى مى‏زيسته (اواخر قرن سوم و اوايل قرن چهارم هجرى)، در جلد دوم مروج الذهب تحت عنوان «فى ذكر لمع من كلامه و اخباره و زهده» مى‏نويسد:

آنچه مردم از خطابه‏هاى على (ع) در مقامات مختلف حفظ كرده‏اند، بالغ بر چهارصد و هشتاد و اندى مى‏شود. على (ع) آن خطابه‏ها را بالبديهه [/ بى‏درنگ‏] و بدون يادداشت و پيش‏نويس انشا مى‏كرد و مردم [نيز] هم الفاظ آن را مى‏گرفتند و هم عملًا از آن بهره‏مند مى‏شدند.[[12]](NULL) آنچه در نهج‏البلاغه به‏عنوان خطبه و سخنان بلند حضرت نقل شده، نيمى از رقمى است كه مسعودى بيان داشته؛ چراكه سيدرضى با نگاه اديبانه خويش، از ميانه آنها تنها بخشى را برگزيده است. همچنين نامه‏هاى حضرت نيز بيشتر از آن چيزى است كه در نهج‏البلاغه گرد آمده است. سخنان رازآميز و كلمات كوتاه حضرت نيز به هزاران مورد مى‏رسد كه بنابر نقل آيت‏الله حسن‏زاده آملى تنها در غررالحكم و دررالكلم، اين سخنان به يازده هزار و پنجاه كلمه مى‏رسد.[[13]](NULL) از ميان بيش از هفتاد نفرى كه پيش از سيدرضى به جمع‏آورى سخنان اميرالمؤمنين (ع) پرداخته‏اند، برخى از آنها را برمى‏شمريم:

1. حارث اعور همدانى كه نخستين گردآور خطابه‏هاى امام بود؛

 2. زيد بن وهب جُهَنى، از سربازان امام در جنگ نهروان كه خطبه‏هاى امام را در اعياد گردآورده است؛

3. ابراهيم بن حكم فزارى كه كتاب مستقلى در خطبه‏هاى امام دارد؛

4. اصبغ بن نباته، از ياران خاص امام (ع) كه عهدنامه امام به مالك‏اشتر را نقل كرده است؛

5. صعصعه بن صوحان، از ياران خاص امام كه او نيز ناقل عهدنامه حضرت به مالك‏اشتر است؛

6. عبدالعظيم حسنى (/ شاه عبدالعظيم) كه از گردآوران خطبه‏هاى امام بوده است؛

7. محمد بن جرير طبرى كه در تاريخ معروف خود (/ تاريخ الامم و الملوك) در فصل مربوط به امام على (ع) شمارى از خطبه‏ها و نامه‏هاى امام (ع) را ذكر كرده است؛

8. شيخ مفيد، استاد سيدرضى (گردآورنده نهج‏البلاغه) و سيدمرتضى، از فقهاى نامدار شيعه؛

9. ابوالفرج اصفهانى؛

10. ابونعيم اصفهانى؛

11. ابن‏مسكويه، از حكما و فلاسفه برجسته.[[14]](NULL)

ب) سيدرضي، گردآورنده نهج‏البلاغه‏

حركت‏هاى ارزشمند در گردآورى بخش‏هايى از سخنان اميرالمؤمنين (ع) پيش از سيدرضى، درخور ستايش است، اما اين عالم اديب و فقيه نامى شيعه، از ميان بيش از چهارصد و هشتاد و اندى خطبه و نامه‏هاى بسيار و كلمات كوتاه فراوان، از نگاه بلاغت و ادب، برخى را برگزيد و در مجموعه‏اى به‏نام «نهج‏البلاغه» گرد آورد. از آن تاريخ تاكنون، صدها شارح و مترجم و تحليل‏گر شيعه و سنّى به آن مجموعه اهتمام ورزيده و آوازه اين اثر را ماندگار نموده‏اند؛ تا بدانجا كه به «اخ القرآن» اشتهار يافته است. بى‏ترديد هر آزادانديش بى‏طرف و منصفى به عظمت، ژرفا و كهنه‏ناپذيرى اين اثر معترف است.

در شرح شخصيت و بلندپايگى علمى، ادبى و اخلاقى سيدرضى، كتاب‏هايى تأليف شده‏

 كه هر يك درخور اهميت است. براى مثال، كتاب الغدير- كه حاصل نيم‏قرن پژوهش علامه امينى از ميان بيش از صدهزار جلد كتاب در گوشه‏وكنار بلاد اسلامى است- بخشى را به معرفى سيدرضى اختصاص‏داده كه ما به اندكى از آن بسنده مى‏كنيم:

شريف رضى، محمد بن ابى‏محمد از نسل امام موسى بن جعفر، مادرش فاطمه و پدرش ابواحمد است كه در خلافت عباسى و دولت آل‏بويه، صاحب جايگاهى بلند بود. [او] پنج نوبت سرپرستى آل ابى‏طالب را عهده‏دار بود و مدتى در شهر فارس در دژى زندانى بود تا در عهد شرف‏الدوله آزاد شد .... شريف رضى پيشوايى از امامان علم و حديث و ادب بود [كه‏] در ميراث‏برى از اجداد پاك خود، رتبه نخست را داشت. [وى‏] سرشتى پاك، انديشه‏اى تابناك، مناعتى در طبع و ... داشت.[[15]](NULL) آنگاه علامه امينى شش منبع معروف تا زمان تأليف الغدير را- كه بدانها دست‏يافته بود- در وصف حال و شخصيت سيدرضى معرفى مى‏كند. او به چهارده استاد برجسته و راويان مرتبط با رضى اشارت دارد كه از نامى‏ترين آنها شيخ طوسى بنيان‏گذار حوزه معروف نجف اشرف است. علامه امينى وقتى به تأليفات سيدرضى مى‏رسد، در ذيل معرفى اثر گران‏سنگ وى، به هفتاد تأليف كه شرح نهج‏البلاغه است، مى‏پردازد، ولى به‏هنگام برشمردن آنها، رقم شمارش به هشتاد و يك مورد مى‏رسد كه شايد برخى از ترجمه‏ها نيز در ضمن آنها باشد.

علامه امينى به برخى از شبهه‏ها كه درباره انتساب نهج‏البلاغه به امام على (ع) است، به‏گونه‏اى مستدل و مستند پاسخ مى‏گويد و سپس نوزده تأليف ديگر سيدرضى را نيز معرفى مى‏كند.[[16]](NULL) وى در ادامه مى‏گويد:

ديوان شعر معروفى كه آفريده سيدرضى است، بر جايگاه بلند علمى او نيفزوده است. او كار سرودن شعر را از ده سالگى آغاز نمود و تا بدان‏پايه پيش رفت كه‏

 بيشتر اديبان نقاد، او را سرور شاعران قريش مى‏شمارند.[[17]](NULL) سيدرضى در بعد اجتماعى و قبول مسئوليت‏هاى دولتى، صاحب مقامات بلندى گرديد؛ همچون وزارت، استاندارى، فرماندهى لشكر، قضاوت و داورى، سرپرستى قبايل، رهبرى حجاج، سرپرستى دفترهاى حقوقى و حفظ ناموس جامعه. او شخصيتى است آكنده از ايمان و عمل، علم، فقه، حكمت، اعتماد، رشد، مناعت، جوانمردى، هيبت، عظمت، جلال، جمال، وفا، عزت‏نفس، بينش، احتياط، تصميم، شهامت، عفت، بزرگ‏منشى، كرم و بى‏نيازى.[[18]](NULL) علامه امينى پس از بيان ويژگى‏هاى سيدرضى مى‏نويسد:

به اجماع مورخان، شريف‏رضى در سال 359 هجرى قمرى در بغداد متولد و در همان محيط رشد يافت و در روز يكشنبه ششم محرم سال 406 دار فنا را وداع كرد. بدن او را موقتاً و به‏عنوان امانت در خانه‏اش دفن كردند و آنگاه به كربلا منتقل كرده و در كنار پدرش ابواحمد ... به‏خاك سپردند.[[19]](NULL)

ج) اسناد نهج‏البلاغه‏

سيدرضى از رجال علم و فقاهت، و اخلاق و ادب شيعه است؛ آن‏سان كه مورد وثوق استادان بزرگ خود مانند شيخ مفيد بوده و در ميان هم‏عصران و شاگردان بزرگ خويش نيز جايگاهى والا داشته است. از همين روى، بزرگان ما در اعتماد به مستند بودن نهج‏البلاغه و انتساب آن به اميرالمؤمنين (ع) ذره‏اى ترديد نكرده‏اند.[[20]](NULL) در ميان عالمان اهل‏سنت نيز معدودى در اين انتساب شك كرده‏اند كه رجال ديگر اهل‏سنت بدانها پاسخ‏هايى مستدل داده‏اند.[[21]](NULL)

 اگر معاندان سيدرضى، نهج‏البلاغه را ساخته او بدانند، دراين‏صورت فضيلتى بزرگ براى سيد برشمرده‏اند كه شاگردان مكتب على بن ابى‏طالب (ع) چنين اثر بديع و بى‏مانندى را آفريده‏اند، چه‏رسد به مولا و سرور آنها! درهرحال ناگفته نماند علماى ما كوشش‏هاى بسيار كرده‏اند كه منابع سيدرضى را كه از آنها خطبه‏ها، نامه‏ها و كلمه‏هاى كوتاه را برگزيده است، معرفى كنند.[[22]](NULL)

د) گستردگي موضوع‏هاي نهج‏البلاغه‏

هدف نهايى معارف اسلامى، ساختن انسان براساس معرفت و عشق حقيقى است. از همين‏رو، بيشترين آيات قرآن در خصوص انسان‏سازى است؛ امرى كه هماره مورد اهتمام رسول اكرم (ص) و ائمه معصومين (عليهم السلام) نيز بوده است.

به‏دليل اهميت پرورش آدمى، معارفى كه دراين‏جهت عرضه‏شده، به ابعاد پرگستره نيازهاى او نظر دارد. در اين راستا مى‏توان نهج‏البلاغه را نمونه‏اى تمام‏عيار دانست؛ چنان‏كه علامه محمدتقى جعفرى مى‏گويد: «نهج‏البلاغه براى ساختن يك جامعه بزرگ، چيزى‏

 كم‏ندارد.»

محمد دشتى موضوع‏هاى نهج‏البلاغه را در انتهاى ترجمه خويش آورده كه شمار آن به حدود سيزده هزار مى‏رسد. اين تنوع ازآن‏روست كه نوع توجه امام على (ع) به موضوعات، گوناگون است؛ آن‏گونه كه گاه اين اشارات، كوتاه و گاه طولانى است و گاهى بنيادين است و گاهى نيز گذرا. اما به‏هرروى نكته ترديدناپذير، گستردگى چشم پُركن مباحث امام در موضوعات مختلف است؛ موضوعاتى چون انسان، خدا، پيامبر، معاد، اخلاق، سياست، حكومت، عدالت، دنيا و پيراستگى از تعلق به آن، خلافت و امامت. البته هريك از اينها نيز با مجموعه‏هاى فراوان، تنوع چشم‏نوازى يافته است.

ه) معرفي برخي آثار درباره نهج‏البلاغه‏

از زمان تأليف نهج‏البلاغه تاكنون- به‏ويژه در بيست‏وپنج سال گذشته- آثار ارزشمندى درباره نهج‏البلاغه نگاشته شده است. در كنار اين پژوهش‏ها و تأليف‏ها، نرم‏افزارهايى نيز تهيه شده است. برخى از آثارى كه به معرفى كتاب‏هاى نگاشته شده درباره نهج‏البلاغه مى‏پردازد بدين شرح است:

يك. كتابنامه نهج‏البلاغه، نوشته استاد رضا استادى كه در آن سيصد و هفتاد عنوان كتاب معرفى شده كه از آن تاريخ تاكنون بى‏گزاف، چندين برابر آنها تأليف شده است؛

دو. الغدير[[23]](NULL) اثر جاودانه علامه امينى كه تا زمان تأليف كتابش، 81 اثر را معرفى نموده كه آخرين آنها ترجمه ادبى جواد فاضل است؛

سه. الذريعة الي تصانيف الشيعة، تأليف آقابزرگ تهرانى كه در جلد چهاردهم آن 140 شرح بر نهج‏البلاغه و شانزده شرح از علماى اهل‏سنت را كه قديمى‏ترين آنها اثر فخر رازى است، معرفى كرده است.[[24]](NULL)

 فصل دوم: توحيد و خداگرايي‏

الف) محال بودن اشراف موجود محدود بر ذات نامحدود و بي‏نهايت‏

ب) معرفي صحيح خداوند

ج) بهره‏مندي از شناخت خدا با زمينه‏سازي خداوند

د) نقش پيراستگي دل در بهره‏مندي فزون‏تر از معرفت پروردگار

ه) امكان برقراري ارتباط عاشقانه با خدا

و) معرفي برخي از نشانه‏هاي بزرگ خداوند

تفسير موضوعى نهج البلاغه(رهبر اسلامى، على)، ص: 35

خداوند، سرشت انسان را با فطرت خداجويى و خداگرايى آميخته است تا در صورت بروز استعدادهاى فطرت و به‏شرط پيراستن آن از غبار غفلت و دوده آلودگى، خداى يگانه را طلب كند. در طول تاريخ به‏دليل اين نياز سرشار و سركش، بهره‏طلبان و سودجويان سوءاستفاده‏ها كرده و به‏تعبير قرآن عطش خداجويى انسان‏ها را با سراب‏هايى پاسخ كاذب داده‏اند.[[25]](NULL) رسول‏اعظم (ص) در راستاى تعليم كتاب الهى و رشددادن انسان در مسير معنويت، بر اصل توحيد- با همه ابعادش- تأكيد بسيار داشته و جارى‏شدن صادقانه كلمه توحيد را رمز رستگارى معرفى نموده است.[[26]](NULL) پس از ايشان نيز اميرمؤمنان (ع) بر نخستين اصلى كه پاى فشرد، «شناخت خدا» و «خداگرايى» بود كه نمونه‏هايى از آن را مى‏توان در نهج‏البلاغه مشاهده نمود.[[27]](NULL) سخنان اميرمؤمنان (ع) در باب توحيد را مى‏توان در اين مباحث جلوه‏گر دانست: محال‏

 بودن اشراف موجود محدود بر ذات نامحدود و بى‏نهايت، معرفى صحيح از خداوند، بهره‏مندى چشمگير انسان از شناخت خدا با لطف و زمينه‏سازى‏هاى او، نقش پيراستگى دل در بهره‏مندى فزون‏تر از معرفت پروردگار، امكان برقرارى ارتباط عاشقانه با خدا و نيز معرفى برخى از نشانه‏هاى چشمگير و بزرگ خداوند. حال به هر يك مى‏پردازيم.

الف) محال بودن اشراف موجودِ محدود بر ذات نامحدود و بي‏نهايت‏

امام على (ع) در فرازهايى از نهج‏البلاغه ناتوانى انسان را در اشراف علمى بر ذات و صفات خدا بيان داشته:

«وَ لا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».[[28]](NULL)

انسانى كه هنوز بر كوچك‏ترين و ريزترين پديده مادى تسلط نيافته و بر تعيين مصداق آن درمانده، چگونه ممكن است عظمت خدا را- به‏عنوان هستى‏آفرينى كه با هر پديده‏اى هست- درك كند؟

مَعَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا بمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا بمُزَايَلَةٍ

.[[29]](NULL)

لا تُقَدِّرُهُ الأَوْهَامُ بالْحُدُودِ وَ الْحَرَكَاتِ وَ لا بالْجَوَارِحِ وَ الأَدَوَات‏

.[[30]](NULL)

إِنَّ مَنْ يَعْجزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَ الأدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ

.[[31]](NULL) شگفتى سخن امام، با شكسته‏شدن غرور علمى در اين عصر و با اعتراف به «نمى‏دانم» (در پى كشف‏ها و پژوهش‏ها) بيشتر روشن مى‏شود. اگر امروزه كسى ادعا كند كه تحرك فلان ماهى در ژرفاى اقيانوس، با تحرك فلان سياره در كهكشان مرتبط است، جاى تعجب‏

 نخواهد بود؛ حال‏آنكه پيش از فروريختن غرور علمى انسان، اين‏گونه ادعاها را به استهزا مى‏گرفتند. يكى از هنرهاى بزرگ توسعه دانش انسان، فهم جهل بى‏پايان اوست.

«لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ».[[32]](NULL)

اين تعبير، اشراف جامع را نفى مى‏كند، اما حضرت در دنباله سخن مى‏فرمايد:

در حد امكان فهمِ يك موجود ممكن‏الوجود از واجب‏الوجود، او را از شناخت محروم نساخته است.[[33]](NULL) البته اين‏گونه نيست كه خداوند با وجود امكان اشراف انسان بر صفاتش او را بازداشته، بلكه روشن است كه شناخت جامع موجود نامحدود از سوى يك موجودِ محدود محال است. قدرت او بر اشراف‏بخشيدن به‏انسان در شناخت خود، به اين امرِ محال تعلق نمى‏گيرد؛ زيرا غيرخدا همه‏چيز محدوديت دارد و نامحدودكردن محدود ذاتاً محال است.

«الَّذِي لا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهمَمِ وَ لا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ‏

».[[34]](NULL)

ب) معرفي صحيح خداوند

امام (ع) دراين‏باره مى‏فرمايد:

الأوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ شَيْ‏ءٌ قَبْلَهُ وَ الآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شَيْ‏ءٌ بَعْدَهُ وَ الرَّادِعُ أنَاسِيَّ الأبصَارِ عَنْ أنْ تَنَالَهُ أوْ تُدْرِكَهُ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ وَ لا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الِانْتِقَالُ‏

.[[35]](NULL) دگرگونى و تحول ذرات عالم و تحرك همه پديده‏ها، ازليت و بى‏زمان بودن عالم را در گذشته ابطال مى‏كند. ناچار بايد گردن نهاد كه همه موجودات تحول‏پذير عالم، وامدار پيش از خود هستند. آيا آن ذاتى كه مجموعه‏هاى موجود به‏او تكيه زده‏اند، از نوع همين عالم است؟ در اين صورت وامدارى آن به قبل از خود مطرح است. بى‏پايانى اين سلسله نيز محال است؛ يعنى اولى كاملًا وابسته به قبلى است و قبلى نيز وابسته به قبل از خود است و اين سلسله تا بى‏نهايت ادامه دارد؛ زيرا وجودهاى مشروط بى‏نهايت، تصورى بيش نيست و در خارج- حتى در سلسله‏اى محدود- امكان تحقق ندارد. شما نمى‏توانيد حتى سه پديده را تصور كنيد كه هر كدام به‏طور مشروط در پيدايش، وابسته به يكديگر باشند.

بنابراين معتقدان و منكران خدا بايد توافق كنند كه عالم به‏جايى بازمى‏گردد كه آن ذات آخرين (نه عدم) تكيه‏گاه بى‏شرط و بى‏زمان است. تفاوت در اين است كه معتقدان به خدا، تكيه‏گاه همه هستى را ذاتى باشعور مى‏دانند، ولى منكران براى ماده كور و كر اولى، ازليت قائل‏اند و آن را بن‏مايه همه پديده‏هاى تحول‏پذير بعدى مى‏شمارند.

ذاتى كه تمام پديده‏هاى عالم را از عدم آفريده و زمان را كه برآيند حركت پديده‏هاست، پديد آورده، چگونه ممكن است مقهور زمان و قبل و بعد گردد؟ اشتباه ما انسان‏ها اين است كه از پشت عينك زمان به همه‏چيز مى‏نگريم. امام على (ع) سخت مى‏كوشد كه اين تصور را بشكند؛ چنان‏كه مى‏فرمايد:[[36]](NULL)

الأَوَّلُ الَّذِي لا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهيَ‏

.[[37]](NULL)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الأوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَ الآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ

.[[38]](NULL) وَ كَمَالُ الإخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهلَهُ وَ مَن جَهلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ كَائِنٌ لا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا بمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ لا بمُزَايَلَةٍ فَاعِلٌ لا بمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الآلَةِ

.[[39]](NULL) آرى، هر چيزى كمالى دارد و كمال اخلاص در پيشگاه خداوند، رسيدن به‏جايى است كه با همه تنگناهايى كه در ديد محدود خود داريم، او را نظاره نكنيم؛ زيرا اگر به عالم ممكنات‏[[40]](NULL) نظر كنيم، خواهيم ديد كه پديده‏هاى عالم در مرحله و زمانى خاص داراى صفتى نبوده‏اند، اما در مرحله و زمانى ديگر آن را دارا شده‏اند. مثلًا ما در كودكى صفاتى را نداشته و سپس در زمانى آن را كسب كرده‏ايم و روزى نيز آن را از دست خواهيم داد. بنابراين ذات و صفت در ممكنات، غيريت دارند و اين دليل آن است كه در پديده‏ها دوگانگى وجود دارد.

در اينجا امام (ع) برآن است تا تعدد را (چه در صفات و چه در ذات) از خدا نفى كند؛ زيرا ما ذات حق را يك ذات كامل داراى همه صفات كمال مى‏دانيم. يكى از تفسيرهاى توحيد صفاتى نيز همين است كه خدا را همانند پديده‏هايى نپنداريم كه صفتى را دارند و صفت ديگرى را نيز

 كسب مى‏كنند.[[41]](NULL) در كلام امام (ع) فرشتگان هيچ‏گاه چنين تصورى از صفات ندارند:

لا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بالتَّصْوِيرِ وَ لا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ وَ لا يَحُدُّونَهُ بالأَمَاكِنِ وَ لا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بالنَّظَائِرِ

.[[42]](NULL)

ج) بهره‏مندي از شناخت خدا با زمينه‏سازي خداوند

امدادهاى عمومى و خصوصى خداوند، انسان را در دستيابى به هدف آفرينش يارى مى‏رساند. يكى از اين امدادها، مددرسانى به انسان در باب معرفت خداست. امام (ع) در اين باب مى‏فرمايد:

«وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجبِ مَعْرِفَتهِ».[[43]](NULL)

آن حضرت به اين نكته اشاره دارد كه گرچه امكان اشراف و تسلط علمى انسان بر صفات خدا وجود ندارد، خداوند چنان زمينه‏سازى فرموده كه در حد ضرورت و ظرفيت، او را بشناسند. بى‏گمان اين شناخت ضرورى، با تلاش عقلانى، تهذيب‏دل و راهنمايى رسول‏اكرم (ص) و امامان (عليهم السلام) تحقق مى‏يابد؛ چنان‏كه امام (ع) درباره راهبرى اهل‏بيت (عليهم السلام) با تعابير مختلف تصريح مى‏فرمايد كه اگر ما نبوديم، آن‏گونه كه بايسته و شايسته است، خدا را نمى‏شناختيد:

بنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْماء

.[[44]](NULL)

أَيْنَ الَّذينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا

.[[45]](NULL)

بنا يُسْتَعْطَي الْهُدَي وَ يُسْتَجْلَي الْعُمَي‏

.[[46]](NULL)

 گفتنى است بخش درخورى از سخنان توحيدى امام در باب معرفى درست خداوند است.[[47]](NULL)

د) نقش پيراستگي دل در بهره‏مندي فزون‏تر از معرفت پروردگار

أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبحَةُ بمَصَابيحِ الْهُدَى وَ الأبصَارُ اللامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتي وُهِبَتْ لِلَّهِ وَ عُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ؟[[48]](NULL)

فطرت خدادادى با دو كانون مهم خود (عقل و دل) با وجود تلاش‏هاى به‏ظاهر گوناگون، انسان را به‏سمت يك حقيقت، دعوت و ترغيب مى‏كند. البته تلاش‏هاى عقل نيز بدون مساعدت روشنى‏دل و هدايت‏هاى ويژه خداوند، جز افكندن پرتو در دل بيابانى تاريك و احياناً ترغيب براى پوييدن راه، كارايى ديگرى ندارد. اما عقلِ همراه‏شده با لياقت‏هاى خاص و نورآفرين، شرايط ويژه‏اى در راهيابى به خداوند فراهم مى‏كند. بى‏گمان عقلِ همسوشده با دل، آدمى را به شناخت و معرفتى خاموش‏ناشدنى مى‏رساند؛ چنان‏كه خداوند مى‏فرمايد: «إن تَتَّقُوا اللّهَ يجْعَل لَكمْ فُرْقَاناً».[[49]](NULL) بدين‏بيان، خداوند ابزارى عطا مى‏فرمايد كه به‏سان «فرقان نازل‏شده» (قرآن) عمل مى‏كند. در جايى ديگر نيز فرموده است: «وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ يعَلِّمُكمُ اللّهُ».[[50]](NULL) بر پايه اين آيه، تقواورزى سبب مى‏گردد كه خداوند معلم خصوصى انسان شود.

 ه) امكان برقراري ارتباط عاشقانه با خدا

وقتى خدا را در اندازه توان و تلاش خود شناختيم، محبت‏خاصى براى ارتباط با او ايجاد مى‏شود و آنگاه از خود مى‏پرسيم: آيا امكان گفتگو با او وجود دارد؟ در اين باب امام على (ع) فرمود:

وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الأرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكَفَّلَ لَكَ بالإجَابَةِ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ وَ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ‏

.[[51]](NULL) آن حضرت در ادامه مى‏افزايد:

آنگاه كه او را صدا مى‏زنى، نداى تو را، و هر زمان آهسته با او سخن بگويى، نجوايت را مى‏شنود ... هرگاه اراده كنى به‏واسطه دعا، درهاى نعمتِ او را به گشوده‏شدن، و رگبارهاى رحمتِ او را به‏بارش مى‏خوانى. كُندى اجابتِ او، تو را مأيوس نكند؛ زيرا «هديه» به‏اندازه نيت توست. گاهى اجابت به تأخير مى‏افتد تا اجر سائل فزون‏تر و عطاى آرزومند، فراوان‏تر شود.

بسا چيزى را مى‏خواهى، ولى به‏تو داده نمى‏شود و در عوض چيزى بهتر از آن- در دنيا و يا آخرت- به‏تو خواهد داد، يا از تو دريغ مى‏كند كه خيرى بهتر از آن به‏تو ببخشد. گاهى چيزى را مى‏طلبى كه اگر به‏تو داده شود، نابودى ايمانت در آن است. درخواست‏هاى تو در چيزى باشد كه زيبايى آن دوام دارد و بار نكبت آن از تو دور شود.[[52]](NULL)

 خداوند نه‏تنها اذن داده كه با او تكلم كنى، بلكه بدان امر كرده است: «و امرتهم بدعائك»[[53]](NULL) تا بدان پايه كه حتى براى تاركان اين نيايش معنوى، عقوبت قرار داده است:

وَ قَالَ رَبُّكمُ ادْعُوني أَسْتَجبْ لَكمْ إِنَّ الَّذِينَ يسْتَكبرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ‏

.[[54]](NULL) گاه كسى را تهديد مى‏كنند كه بايد از اين غذاى حيات‏بخش استفاده كنى و او جاهلانه‏اعراض مى‏كند، اما وقتى آن را آزمود، راغب مى‏شود و ديگر نيازى به تهديد نيست.

امام على (ع) مى‏فرمايد:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ آنَسُ الآنِسِينَ لِأَوْليَائِكَ وَ أَحْضَرُهُمْ بالْكِفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ ... فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ

.[[55]](NULL) آن حضرت در ادامه مى‏فرمايد:

اگر آنان را غربت به وحشت اندازد، ياد تو مايه انس آنهاست و اگر رگبار حادثه‏هاى تلخ بر آنان ببارد، به‏تو پناهنده مى‏شوند؛ زيرا مى‏دانند كه سررشته همه كارها به‏دست توست و با قضاى تو صادر مى‏شود.[[56]](NULL)

 و) معرفي برخي از نشانه‏هاي بزرگ خداوند

كدامين آيت خداوند را مى‏توان خُرد شمرد؟ خداوند در سوره غاشيه مى‏فرمايد:

أَفَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الإبل كَيْفَ خُلِقَتْ\* وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ\* وَ إِلَى الْجبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ\* وَ إِلَى الأرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ.[[57]](NULL)

نكته لطيف آن است كه هيچ‏گاه يك توليدكننده، محصول درجه نازل خود را در كنار توليدهاى ممتاز رديف نمى‏كند.

خداوند حكيم نشانه شتر را در كنار نشانه آسمان ذكر مى‏كند تا تفهيم كند كه اگر به ژرفاى اين‏دو نمونه و نيز دو آيت بعد از آن (زمين و كوه‏ها) بنگريد، شگفتى‏هاى آسمان، زمين‏و كوه‏ها را در حيوانى به‏ظاهرساده خواهيد ديد و ما چيزى به‏نام محصول درجه نازل‏نداريم.

بخش‏هايى از نهج‏البلاغه به معرفى آيات الهى اختصاص دارد. براى نمونه، حضرت درباره خلقت آسمان مى‏فرمايد:

خداوند پيراسته، پستى و بلندى آسمان را بدون تعليق، تنظيم نمود و شكاف‏هاى گسترده‏اش را به‏هم پيوند داد و ميان آن و مانندهايش [/ آسمان‏هاى ديگر] را به‏هم مرتبط ساخت و براى فرودآيندگان [/ فرشتگان‏] و بالاروندگان [/ فرشتگان‏] كه رفتار بندگان را مى‏برند، دشوارى [رفت و آمد] آن را آسان‏نمود.

و بعد از آنكه آسمان دود بود،[[58]](NULL) آن را ندا داد كه دستگيره‏ها به‏هم بپيوندند، و

 درهاى بسته آسمان را پس از يكپارچگى و به‏هم پيوستگى گشود و رصدهاى ستارگان روشن را بر راه‏هاى آن گماشت‏[[59]](NULL) و آسمان را در شكاف هوا با قدرت خويش از اضطراب نگه داشت و فرمان تسليم صادر كرد، و خورشيدِ آسمان را- كه آيت روشنى‏بخش است- نشانه روز قرار داد و ماه را كه نورش محو شده [/ گاه روشن است و گاه با درجات مختلف نور، جلوه مى‏كند]، آيت شب نهاد و آن دو [/ ماه و خورشيد] را در مسيرشان روانه كرد و حركت آنها را در منازل و مدارها به جريان انداخت تا به‏واسطه سير آنها، شب‏وروز از هم ممتاز شده و شمارش و عدد سال‏ها و حساب‏ها با تقدير آنها دانسته شود.[[60]](NULL) آنگاه در فضاى آسمان، فلك را كه مدار ستارگان است، برنهاد و زيور آسمان را ستاره‏هاى دُرگونه پنهان و ستاره‏هاى چونان چراغ روشن، قرار داد.[[61]](NULL)

 واژگان‏

لا تُقَدِّرْ: اندازه‏گيرى مكن‏

المُقارَنَة: در كنار هم بودن‏

المُزايَلَة: زوال‏يافتن، حضورنداشتن‏

ذِى الهَيْئَة: پديده‏هاى شكل‏دارِ داراى صورت و كيفيت‏

التَحْدِيد: تعيين حدود

الهِمَم: همت‏ها

لا يَنَالُ: امكان دستيابى نيست، نمى‏رسد

الفِطَن: زيركى‏ها، زيرك‏ها

الرَادِع: بازدارنده‏

الأناسِى: وسط مردمك چشم‏

قَرَنَ: [او را به چيز ديگرى‏] نزديك كرده است‏

ثَنَّا: [او را] دو تا كرده است‏

جَزَّأَ: تجزيه كرد

عَدَّ: به شمارش آورد

أخْلَي منه: جايى از او را خالى كرده است‏

لايُجْرُون: جارى نمى‏كنند

لم يَحْجُبْ: مانع نشد

الظَّلْماء: تاريكى‏

المُسْتَصْبَحَةُ: روشنى‏يافته‏

اللامِحَة: چشم‏هاى دوخته‏شده‏

عُوقِدَتْ: پيمان بر آن بسته شده است‏

داخِرِين: ذليلان، خوارشدگان‏

[[1]](NULL) ( 1). جمعى از نويسندگان، نهج‏البلاغه و گردآورنده آن، ص 290.

[[2]](NULL) ( 2). ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 1، ص 24.

[[3]](NULL) ( 3). تكاثر( 102): 1.

[[4]](NULL) ( 4). ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 11، ص 153.

[[5]](NULL) ( 1). جمعى از نويسندگان، يادنامه كنگره هزاره نهج‏البلاغه، ج 1، ص 19.

[[6]](NULL) ( 2). آقا بزرگ تهرانى، الذريعه، ج 14.

[[7]](NULL) ( 3). جمعى از نويسندگان، يادنامه كنگره هزاره نهج‏البلاغه، ج 1، ص 202.

[[8]](NULL) ( 1). شهرستانى، در پيرامون نهج‏البلاغه، ص 15.

[[9]](NULL) ( 2). مطهرى، سيرى در نهج‏البلاغه، ص 26.

[[10]](NULL) ( 3). بنگريد به: محمدى رى‏شهرى، دانشنامه اميرالمؤمنين\*.

[[11]](NULL) ( 1). جمعى از نويسندگان، يادنامه كنگره هزاره نهج‏البلاغه، ج 1، ص 293.

[[12]](NULL) ( 2). مطهرى، سيرى در نهج‏البلاغه، مقدمه كتاب.

[[13]](NULL) ( 3). حسن‏زاده آملى، انسان كامل از ديدگاه نهج‏البلاغه، ص 25.

[[14]](NULL) ( 1). جمعى از نويسندگان، يادنامه كنگره هزاره نهج‏البلاغه، ج 1، ص 318- 294.

[[15]](NULL) ( 1). امينى، ترجمه الغدير، ج 7، ص 290.

[[16]](NULL) ( 2). همان، ص 314- 297.

[[17]](NULL) ( 1). همان، ص 315.

[[18]](NULL) ( 2). بنگريد به: امينى، ترجمه الغدير، ج 7، ص 297.

[[19]](NULL) ( 3). همان، ص 330؛ براى آگاهى بيشتر درباره سيدرضى بنگريد به: جمعى از نويسندگان، نهج‏البلاغه و گردآورنده آن؛ مكارم شيرازى و همكاران، پيام امام، ج 1، مقدمه شارح.

[[20]](NULL) ( 4). امينى، ترجمه الغدير، ج 7، ص 297.

[[21]](NULL) ( 5). برخى از اين بحث‏ها در شرح بيست جلدى ابن ابى‏الحديد معتزلى، كتاب الغدير علامه امينى( در شرح‏حال رضى) و آثار گوناگون ديگر علماى فريقين آمده است.

[[22]](NULL) ( 1). مصادر نهج‏البلاغه و اسانيده، نوشته سيد عبدالزهراء حسينى از آثارى است كه در آن از صد و چهارده منبع ديگر نام برده شده كه بيست كتاب از ميان آنها مربوط به علماى قبل از سيد رضى است.( مكارم شيرازى و همكاران، پيام امام، ج 1، ص 59)

سيد رضى نيز در ميان سخنان خود در تفسير خطبه‏ها و ديگر بيانات امام، به پانزده منبع اشاره نموده است.

عزيزالله عطاردى در مقاله خود هفتاد شخصيت را نام مى‏برد كه از زمان حيات امام‏على\* تا قبل از حيات سيدرضى به جمع‏آورى بخش‏هايى از نهج‏البلاغه پرداخته‏اند. برخى ديگر از محققان نيز به جمع‏آورى مدارك و مستندات نهج‏البلاغه پرداخته‏اند؛ نظير: مدارك نهج‏البلاغه نوشته هادى كاشف‏الغطا( م 1361 ق)، مدارك نهج‏البلاغه اثر شيخ عبدالله نعمه، نهج‏السعاده فى مستدرك نهج‏البلاغه نوشته محمدباقر محمودى( هشت جلد آن به چاپ رسيده)، نهج‏التقويم تأليف خلف بن عبدالمطلب مشعشعى حويزى از علماى قرن يازدهم و نيز استناد نهج‏البلاغه اثر امتياز عليخان عرشى، نهج‏البلاغه، چاپ جامعه مدرسين حوزه علميه قم كه مصادر كلمات در حاشيه هر صفحه نوشته شده است.

[[23]](NULL) ( 1). كتاب گران‏سنگ الغدير در 22 جلد به فارسى برگردان شده است.

[[24]](NULL) ( 2). بنگريد به: آقابزرگ تهرانى، الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج 14، ص 160- 111.

[[25]](NULL) ( 1). نور( 24): 39.

[[26]](NULL) ( 2). گفتن صادقانه« لا اله الّا الله» به‏معناى هماهنگى انديشه، دل، زبان و رفتار است.

[[27]](NULL) ( 3). شمه‏اى از مباحث توحيدى نهج‏البلاغه بدين شرح است: وحدانيت، علم، حكمت، عظمت، قدرت، سميع و بصير بودن، حيات، تكلم، جبروت و تسلط، عدل، امداد، وكالت، ستايش خداوند، يارى‏خواهى از او، رزاقيت، پرستش خدا، آيات بى‏پايان او چون: آسمان، زمين، كوه‏ها، طاووس، خفاش، طيور، موجودات‏خُرد: چون مورچه و ملخ و نيز آيت‏هاى كلان خدا مانند: انسان و فرشته‏ها. دراين‏باره بدين خطبه‏هابنگريد: 1، 2، 26، 35، 65، 85، 86، 91، 94، 96، 101، 108، 109، 114، 128، 132، 149، 152، 153، 155، 163، 165، 178، 182، 185، 186، 192، 197، 199، 213.

[[28]](NULL) ( 1). عظمت خداى پيراسته را با عقل خود تعريف مكن كه نابود مى‏شوى.( نهج‏البلاغه، خطبه 91)

[[29]](NULL) ( 2). خدا با هر پديده‏اى همراه است، نه به‏معناى قرين بودن، و خدا غير از هر پديده‏اى است، نه به‏معناى نبودنش در آنجا.( همان، خطبه 1)

[[30]](NULL) ( 3). وهم‏ها با تعيين حدود و حركات نمى‏توانند او را بشناسند و نه با اندام‏[ مانند چشم و گوش‏] و ابزارها.( همان، خطبه 163)

[[31]](NULL) ( 4). آن‏كس كه از شناخت صفات پديده‏هاى شكل‏دار و صاحب اندام، ناتوان است، قطعاً از شناخت صفات خالقش عاجزتر است.( همان)

[[32]](NULL) ( 1). خداوند، عقل را بر تعيين و تعريف و توصيف صفت خويش اشراف نبخشيد.( همان، خطبه 49)

[[33]](NULL) ( 2). همان.

[[34]](NULL) ( 3). آن‏كسى كه همت‏هاى بلند و غواصى فهم‏هاى ژرف، او را درك نمى‏كنند.( همان، خطبه 1)

[[35]](NULL) ( 4). او اولى است كه« قبلى» براى او وجود ندارد تا چيزى قبل از او باشد[/ ازلى است‏]. او آخرى است كه« بعد» براى او متصور نيست تا چيزى بعد از او باشد[/ ابدى است‏]. مردمك چشم‏ها را از مشاهده و درك ذاتش بازداشته است. روزگار بر او نگذشته است تا حالت او متحول شود و در جايى نبوده كه انتقال بر او متصور باشد.( همان، خطبه 91)

[[36]](NULL) ( 1). نواب لاهيجى، شرح نهج‏البلاغه، ج 1، ص 483.

[[37]](NULL) ( 2). اولى كه نهايتى براى بقاى او نيست تا به‏سوى او منتهى شود.( نهج‏البلاغه، نسخه لاهيجى، خطبه 93)

[[38]](NULL) ( 3). قبل از هر اولى، اول و بعد از هر آخرى، آخر است.( همان، خطبه 100)

[[39]](NULL) ( 1). كمال اخلاص براى او، نفى صفات‏[ ممكنات‏] از اوست؛ زيرا هر صفتى گواهى مى‏دهد كه غير از موصوف است و هر موصوفى گواهى مى‏دهد كه غير از صفت است. پس هركس خداى پيراسته را[ چون ممكنات‏] توصيف كند، قطعاً او را قرين چيز ديگرى كرده است و هركس او را قرين چيزى كند، او را دوگانه كرده و هركس او را دوگانه كند، او را تجزيه نموده‏[ و براى او اجزا قائل شده‏] و هركس او را جزءجزء كند، او را نشناخته است و هركس جاهل به او شد، به او اشاره كرده است و هركس به او اشاره كند، او را محدود ساخته و هركس او را محدود كند، او را به شمارش آورده و هركس بگويد« در چه‏چيز است»، او را ضميمه چيزى كرده است و هركس بگويد« بر روى چه‏چيز است»، جايى را از او خالى دانسته است. موجودى است بدون سابقه نيستى؛ موجودى است نه پديده‏آمده از عدم. با هر چيزى است، نه به‏معناى قرين او بودن، و غير از هرچيز است، نه به‏معناى زوال او در آنجا؛ انجام‏دهنده است، نه با كمك حركت‏ها و ابزارها.( همان، خطبه 1)

[[40]](NULL) ( 2). موجوداتى كه در هستى و تداوم، وابسته به ذاتى هستند كه هستى‏اش از خويش است.

[[41]](NULL) ( 1). اين دليل آن است كه صفات از يكديگر انفكاك‏پذيرند.

[[42]](NULL) ( 2).[ فرشتگان‏] پروردگار خود را با وهم خود تصوير نمى‏كنند و ويژگى‏هاى مخلوقات را براى او معتقد نيستند. او را در مكانى محدود نمى‏سازند و با چشم به او اشاره نمى‏كنند.( همان)

[[43]](NULL) ( 3). و او را از حد ضرورت شناخت خود مانع نشد[/ زمينه‏سازى نمود كه او را بشناسند].( همان، خطبه 49)

[[44]](NULL) ( 4). به‏واسطه‏[ راهنمايى‏] ما، در ظلمت‏ها به‏راه درست هدايت يافتيد.( همان، خطبه 4)

[[45]](NULL) ( 5). كجايند كسانى كه از سر دروغ و ستم به‏ما، گمان بردند كه آنها راسخان در علم‏اند و ما نيستيم؟( همان، خطبه 144)

[[46]](NULL) ( 6). به‏واسطه ما، هدايت، اعطا و كورى‏[ دل‏] زدوده مى‏شود.( همان)

[[47]](NULL) ( 1). خطبه‏هايى كه در ذيل عنوان توحيد و خداگرايى در آغاز اين فصل معرفى كرديم، از اين دست است.

[[48]](NULL) ( 2). آن عقل‏هايى كه به يمن چراغ‏هاى هدايت‏[ خاص‏] روشن شده‏اند، كجايند؟ و چشم‏هايى كه به نورگاه‏هاى پارسايى مى‏نگرند، كجايند؟ آن دل‏ها كه خود را به خدا بخشيده‏اند و به اطاعت او وابسته‏اند، كجايند؟( نهج‏البلاغه، خطبه 145)

[[49]](NULL) ( 3). اگر از خدا پروا داريد، براى شما[ نيروى‏] تشخيص‏[ حق از باطل‏] قرار مى‏دهد.( انفال( 8): 29)

[[50]](NULL) ( 4). تقواى خدا را پيشه سازيد، و خداوند[ بدين‏گونه‏] به شما آموزش مى‏دهد.( بقره( 2): 282)

گرچه« يعلّمكم الله» جزاى شرط محذوف نيست، قرار گرفتن« يعلّمكم الله» بعد از« اتّقوا الله» نيز بى‏جهت نيست؛ مانند اينكه به كسى بگوييم: درس بخوان و كسى شو.

[[51]](NULL) ( 1). پسرم! بدان كسى كه گنجينه آسمان‏ها و زمين در دست اوست، به تو اذن« نيايش» داده و عهده‏دار شده است كه به‏تو پاسخ دهد.[ نه‏تنها اجازه داده، بلكه‏] به‏تو فرمان داده است كه از او بخواهى تا تو را عطا كند و رحمتش را بطلبى تا رحمت خود را ارزانى‏ات كند. ميان تو و خويش، حاجب و دربانى ننهاده و تو را مجبور نساخته كه به« واسطه» پناه ببرى.( نهج‏البلاغه، نامه 31) فلسفه كمك‏خواهى از رسول‏خدا و ائمه فرمان ديگر خداست كه در برخى آيات آمده است. براى كمك‏خواهى از خدا دو راه موجود است: يكى مستقيم و ديگرى باواسطه. فلسفه رجوع به واسطه، دوستى با انسان كامل و تحت‏تأثير اخلاق و معرفت او قرار گرفتن است.

[[52]](NULL) ( 2). نهج‏البلاغه، نامه 31.

[[53]](NULL) ( 1). قمى، مفاتيح الجنان، دعاى كميل.

[[54]](NULL) ( 2). و خداى شما گفت: مرا بخوانيد تا به شما پاسخ دهم. آنان كه از[ اين‏] عبادت من سرپيچى كرده و كبر ورزند[/ دعا نكنند]، ذليلانه وارد دوزخ خواهند شد.( غافر( 40): 60)

[[55]](NULL) ( 3). خدايا! تو براى دوستان خويش انس‏گيرنده‏ترين انس‏گيرندگانى و براى آنان كه تو را وكيل كنند، توانمندترين برطرف‏كننده مشكلات هستى. از نهانهاشان آگاهى ... اسرار آنها بر تو آشكار است و قلب‏هاشان هوادار تو.( نهج‏البلاغه، خطبه 227)

[[56]](NULL) ( 4). همان.

[[57]](NULL) ( 1). آيا به شتر نمى‏نگرند كه چگونه خلقت شده و به آسمان كه چه‏سان رفعت يافته و به كوه‏ها كه چطور نصب شده و به‏زمين كه چگونه مسطح شده است؟( غاشيه( 88): 20- 17)

[[58]](NULL) ( 2). تعبير قرآن اين است:« ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هى دُخَانٌ: آنگاه به آسمان پرداخت، درحالى‏كه آسمان دُخان بود.»( فصلت( 41): 11)

درمورد كلمه« دخان» تحقيق‏هايى صورت‏يافته كه معادل آن در فارسى« دود» نيست، بلكه« گاز» است.( مكارم‏شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، ج 20، ص 228)

[[59]](NULL) ( 1). در آيه‏اى مى‏خوانيم:« آسمان‏ها و زمين، به‏هم پيوسته(/ رتق) بود و ما آنها را از هم تفكيك(/ فتق) كرديم».( انبيا( 30): 30)

[[60]](NULL) ( 2). دراين‏باره بنگريد به: يس( 36): 38 و 39؛ اسراء( 17): 12.

[[61]](NULL) ( 3). نهج‏البلاغه، خطبه 91.

گفتنى است حضرت على\* در خطبه‏هاى 1 و 90 نيز درباره آسمان و زمين به‏تفصيل سخن رانده‏است.